

بسمه تعالی



جزوه آموزشی

زبان و تربیت

مدرس:

سید طاهر سیدی نظرلو

نیمسال دو سال تحصیلی: ۹۹-۱۳۹۸

کودکی اولین و مهمترین دوره زندگی آدمی است. در این دوره کودک برای نخستین بار با طبیعت رابطه برقرار می کند، روابط اجتماعی خود را بنا می نهد و به مفهومی از خود دست می یابد. از آنجا که در این دوره ساختار شخصیتی و رفتاری انسان بنیان گذاشته می شود، دوران کودکی را دوران سرنوشت ساز و مثبت دانسته اند. آموزش در دوران اولیه کودکی مورد توجه و علاقه طیف وسیعی از صاحب نظران تعلیم و تربیت، جامعه شناسان، روانشناسان، فلاسفه، فیزیولوژیست ها و سرانجام بسیاری از دست اندر کاران حرفه های گوناگون بوده است. افلاطون حدود قرن سوم قبل از میلاد، بر این عقیده بود که (آموزش دوران اولیه کودکی امری اجتماعی است و باید در این سنین کودکان را از والدینشان جدا کرده و جهت مراقبت و تعلیم به مؤسسات اجتماعی سپرد). خداوند متعال در قرآن کریم، سوره مبارکه الرحمن، آیات ۱ الی ۴ به آن اشاره نموده اند. (الرحمن علم القرآن - خلق الانسان - علمه الیابن) یعنی خدای رحمان به رسولش محمد(ص) قرآن را آموخت، انسان را خلق کرد و به « بیان » تعلیم فرمود. که همه و همه بیانگر نقش سازنده ی زبان و اهمیت آن را می رساند. و در نهایت بخاطر نقشی که ما در جهت آینده سازی این نونهالان به عهده داریم ضرورت دارد این خودسازی را از خود شروع کنیم. حضرت علی(ع) در کتاب خود فرموده است: کسی که خود را رهبر مردم قرار داد بیش از آنکه به تعلیم دیگران پردازد، باید خود را بسازد و پیش از آنکه به گفتار تربیت کند، با کردار تعلیم دهد؛ زیرا آن کسی که خود را تعلیم دهد و ادب کند سزاوارتر به تعظیم است از آنکه دیگری را تعلیم دهد و ادب بیاموزد(نهج البلاغه/ حکمت ۷۳).

اهمیت زبان: توجه به این نکته که آموزش گیرندگان این رشته در آینده نقش فعالی در آموزش و پرورش کودکان این مرز و بوم به عهده خواهند داشت، برکسی پوشیده نیست، لذا شناخت همه جانبه از زبان و زبان آموزی به عنوان مهمترین وسیله ارتباط؛ بیانگر اهمیت کسب اطلاعات لازم در این خصوص است. زبان و رشد سریع آن در کودک دستاورد بسیار با ارزشی است که در سیر کلی رشد و بویژه رشد اجتماعی او نقش اساسی دارد. با شروع تکلم، کودک وارد دنیایی جدید می شود و به تدریج از حالت خودمحوری که ویژگی دوران کودکی است به مرحله ی دیگری از رشد راه می یابد.

زبان چیست؟

زبان مجموعه ای از علائم و نشانه های قراردادی است که هر ملت برای تفهیم نظرات و نیت خود آنها را به کار می گیرد. زبان گرانباترین و با ارزش ترین میراث هر ملتی است که نقش عظیمی در تغییر و تحول و تکامل دانش بشری داشته و دارد و به منزله کلیدی است که در های علوم و اندیشه های بشری را می گشاید و آدمی را به گنجینه های دانش و فرهنگ و تمدن می رساند. فرهنگ و تمدن هر ملتی براساس زبان استوار است. زبان ملتی که دامنه توانایی اش در بیان مفاهیم گسترده تر و در تفهیم نیازمندیهای معنوی و

مادی عصر خویش موفقتر باشد، پیوند ناگسستنی با زبان دارد و استقلال هر ملتی بر پایه فرهنگ آن استوار است. قدما انسان را حیوان ناطق دانسته اند و همین نطق و زبان به آدمی امکان می دهد که بتواند با هموعان خویش ارتباط برقرار نماید و به تبادل افکار و عواطف بپردازد. علاوه بر این، زبان وسیله ای است برای ارتباط و تبادل تجربیات و در نتیجه ایجاد تفاهم و تعادل. به تعبیر بهتر، زبان واسطه ای بین فکر و عمل ما و وسیله مهم ارتباطی با دیگران و همچنین با گذشتگان و آیندگان است. زبان، وسیله سازگاری فرد با محیط، وسیله تحصیل علم و دانش و کسب تجربه، و وسیله ای برای تحکیم روابط ملی است. زبان به معنای اعم آن عبارت است از تمام وسایل لفظی و غیرلفظی که برای ایجاد ارتباط و تفاهم میان موجودات زنده به کار می رود. توانایی به کارگیری زبان از تفاوت های مهم بین انسان و حیوان است؛ تفاوتی که فاصله عظیمی بین این دو موجود ایجاد نموده است. در اهمیت زبان همین بس که گفته اند: هر کس چند زبان بداند، به منزله چند نفر است که به همان اندازه از زندگی سهم بیشتری می برد و لذات فراوان تری کسب می کند. روانشناسی اجتماعی نیز ثابت کرده است افرادی که از غنای زبانی بیشتری برخوردارند، از شادابی و نشاط و تحرک بیشتری نیز بهره مندند و فعالیت های اجتماعی افراد ارتباط مستقیم با قدرت بیان آنها دارد و کسانی که از این موهبت الهی نصیبی نبرده اند و از نظر ابراز عقاید و افکار ناتوانند، اغلب عصبانی، خجول، ناامید، کم رو، تنبل و افسرده اند و از کسب موفقیت های اجتماعی محرومند. هنر زبان در چگونگی انتقال افکار و نظرات و توانایی به کارگیری کلمات نهفته است. ادبیات نیز هنر بیان نیت به وسیله زبان است. ادبیات وسیله ای هنرمندانه برای تبیین افکار، احساسات، عواطف و عقاید بشر است. به این خاطر است که زبان ادبی هنرمند است، زبان، دستگاه سمبلیک که ترکیبی از نشانه ها و علائم قراردادی است، نمایشگر معانی و مفاهیم ذهنی هستند و منظور و مقصودی را اظهار می دارند. بنابراین، از آنجا که زبان در پرورش قوای فکری و روحی هر جامعه و ارتقا و تکامل یک نسل نقش مهمی را ایفا می کند، لازم است مربیان و معلمان در امر آموزش و پرورش، تعلیم زبان را سرلوحه کار خود قرار دهند و با تقویت زبان کودکان، زمینه پذیرش هر نوع دانشی را برای آنان فراهم سازند.

نظریات رشد زبانی انسان

در رابطه با رشد زبان نظریه های مختلفی ارایه شده است. یکی از این نظریه ها، نظریه اکتسابی بودن زبان است که توسط اسکینر، روانشناس معروف ارایه شده است. نظریه دیگر که در مقابل نظریه فوق ارایه شده، نظریه ذاتی بودن زبان است که توسط «نوام چامسکی» زبانشناس آمریکایی طرح گردیده است. به نظر اسکینر، برای یادگیری زبان به هیچ مکانیسم پیچیده ذاتی یا ذهنی احتیاجی نیست. به عقیده وی، تنها شرط لازم و کافی برای توجیه یادگیری زبان، مشاهده منظم رویدادهای جهان خارج است که کودک را وادار به ادای صداهایی می کند. ادعای اسکینر درباره درک ماهیت زبان صرفاً بر پایه نتایج حاصل از تحقیقات آزمایشگاهی وی بر روی موش و کبوتر استوار شده بود، زیرا در این تحقیقات ثابت کرده بود با داشتن وقت

کافی می توان موش و کبوتر را طوری تربیت کرد که بتوانند انواع غیرقابل تصویری از وظایف ظاهراً پیچیده را انجام دهند، به شرط اینکه دو اصل اساسی رعایت شود، اولاً هر یک از این وظایف را باید به مراحل تدریجی و کاملاً دقیقی تجزیه نمود، ثانیاً کارهای درست حیوان را باید مکرراً پاداش داد. اسکینر این نوع یادگیری از طریق «آزمایش و خطا» را شرطی شدن ارادی نامیده و معتقد است آزمایش هایی را که بر روی حیوانات مختلف انجام شده است، بدون تغییرات اساسی می توان به رفتارهای انسان تعمیم داد. در حالی که چامسکی معتقد است اصول کلی و عمومی زبان جزو «ذات» کودک است و «محیط زبان» کودک تنها نقش یک عامل محرک را ایفا می کند. همان طور که از یک دانه گندم تحت شرایط مساعد فقط یک جوانه گندم به عمل می آید و نه چیزهای دیگر، خصوصیات ذاتی مغز کودک هم او را قادر می سازد تا در یک محیط زبانی مناسب همیشه با عبور از مراحل رشد و تکامل کاملاً یکسان، زبان مادری خود را بتدریج فرا گیرد. چامسکی همچنین می گوید به جای حفظ و ذخیره کردن جملات زبان، کودک براساس اطلاعات موجود در محیط زبانی خویش فقط یک مجموعه محدود از «قواعد دستوری» را برای خود کشف کرده و فرا می گیرد و این مجموعه هم با خصوصیات ذاتی ذهن و مغز وی کاملاً مطابقت دارد. با فراگیری همین مجموعه، کودک به چنان درجه ای از خلاقیت می رسد که به راحتی قادر است نه تنها متناسب با هر موقعیت تازه جملات کاملاً بدیع بسازد، بلکه هم جملات بدیع دیگران را به خوبی بفهمد و هم در خصوص صحت و سقم آنها به قضاوت بپردازد. به بیان بسیار ساده، به نظر چامسکی فراگیری زبان چیزی جز کشف یک سلسله قواعد محدود و عام دستوری و روش کاربرد آنها در موقعیت های تازه نیست. دکتر جین اچسون در کتاب «روانشناسی زبان» نظرات اسکینر و چامسکی را بررسی کرده است. وی همچنین در تعریف زبان، از قول «چارلز هاکت» زبانشناس آمریکایی، ده خصیصه مربوط به زبان را برمی شمارد و معتقد است اگر حیوانی یافت شود که این مختصات طراحی را تماماً صاحب شده باشد، آنگاه آن حیوان قادر به حرف زدن است. این ده خصیصه به طور خلاصه بدین شرح است:

- ۱- استفاده از مجرای گویایی- شنوایی؛ بدیهی ترین خصیصه زبان، استفاده از مجرای گویایی- شنوایی است. صداها به وسیله عضوهای گویایی تولید و از طریق دستگاه شنوایی دریافت می گردند
- ۲- اختیاری بودن؛ بدین معنا که زبان انسان از نمادهای صوتی خنثی استفاده می کند. به عبارت دیگر، بین کلمه فارسی «چراغ» و شیئی که عامل روشنایی است، هیچ گونه ارتباط صورتی وجود ندارد، زیرا کلمات دیگری را هم می توان به جای «چراغ» به کار برد بدون این که در ماهیت این شیء تغییری بدهد.
- ۳- با معنایی؛ به کار بردن جهت افاده معنی یا اشاره به اشیا و اعمال است.
- ۴- انتقال فرهنگی؛ بدین معنا که انسان زبان خود را از راه تعلیم از نسلی به نسل دیگر منتقل می سازد.
- ۵- کاربرد خلق الساعه؛ منظور این است که انسان گفتار خود را آزادانه انتخاب می کند.

- ۶- رعایت نوبت؛ بدین معنا که افراد بشر در اکثر گفتگوهای خود با دیگران با رعایت نوبت حرف می زنند و هرگز با طرف مقابل به نوعی مسابقه رقابت آمیز مبادرت نمی ورزند .
- ۷- دوگانگی یا تولید دوگانه؛ بدین معنا که زبان بر پایه دو سطح تنظیم شده است، واحدهای اصلی صوتی مورد استفاده در حرف زدن (مثل ع، د، ل) فی نفسه فاقد معنی اند و تنها هنگامی معنی پیدا می کنند که در توالیهای معینی با هم ترکیب شوند.
- ۸- بعد زمانی و مکانی؛ بعد زمانی و مکانی یا توانایی اشاره به چیزهایی که از لحاظ زمان و مکان در فاصله ای بسیار دور قرار دارند، خصیصه پراهمیت در زبان است. هر کس به راحتی می تواند بگوید «عموی من که در تهران زندگی می کند، پارسال زمین خورد و زانویش شکست» اما القای چنین مفهومی احتمالاً برای حیوانات غیرممکن است.
- ۹- ساخت- وابستگی؛ منظور این است که ترکیب و تولید کلام صرفاً به صورت کنار هم گذاشتن یک رشته لغات نیست، بلکه هر جمله دارای نوعی ساخت درونی است که شنونده باید آن نوع ساخت را درک کند.
- ۱۰- خلاقیت؛ این خصیصه انسان را قادر می سازد تا درباره هر چه بخواهد حرف بزند، بدون اینکه برای خود یا شنونده کوچکترین مشکل زبانی ایجاد کند. خلاقیت یا توانایی تولید و فهمیدن تعداد نامحدودی جمله بدیع، فوق العاده پراهمیت و منحصر به انسان است. اما آخرین خصیصه بیولوژیکی زبان، توالی منظمی از علایم است که در مسیر تحول زبان به چشم می خورد. چنین به نظر می رسد که تمام کودکان این مراحل را طی خواهند نمود، ولی از لحاظ سن، رسیدن به هر یک از این مراحل یا علایم، با هم تفاوت زیادی دارند. بنابراین، رشد و تکامل زبان را می توان به چند مرحله تقریبی به صورت زیر تقسیم نمود: (روانشناسی زبان، دکتر جین اچسون، ص ۱۸۵).
- ۱- گریه کردن (تولد) ۲- غنوغنون کردن (۶ ماهگی) ۳- ایجاد الگوهای آهنگ (۸ ماهگی) ۴- گفتارهای یک کلمه ای (یک سالگی) ۵- گفتارهای دو کلمه ای (۱۸ ماهگی) ۶- صرف کلمات (۲ سالگی) ۷- سؤالی، منفی (۲/۵ سالگی) ۸- ساختهای پیچیده یا نادر (۵ سالگی) ۹- گفتار پخته (۱۰ سالگی).
- این تقسیم بندی، نمای بسیار ساده ای از کل قضیه است. این مراحل در هم تداخل پیدا می کنند و سنین داده شده فقط جنبه راهنمایی کلی دارند. با این وجود، تقسیم بندی بالا تصویری از پیشرفت کودک را به دست می دهد. کودکان در مسیر فراگیری زبان ممکن است دچار مشکلاتی شوند که حتی الامکان باید از بروز آنها جلوگیری نمود. نوزادان از روش های غیرکلامی برای بیان نظر خود استفاده می کنند؛ مانند گریه کردن، لبخند زدن، اشاره کردن، به مادر چسبیدن، جیغ کشیدن و ... کودکان سالم تا پایان نخستین سال تولد حدود ۳/۴ حروف صدا دار و ۱/۳ حروف بی صدا را تشخیص می دهند و ۲ یا ۳ کلمه معنادار را ادا می کنند.

تعلیم و تربیت و زبان

زبان از مهمترین عناصر در تعلیم و تربیت است. اگر زبان کودکان به خوبی سخن نگوید، در مسیر رشد عمومی، رشد اجتماعی و اخلاقی وی مشکلات مهمی ایجاد می گردد و مشکلات تربیتی فراوانی برای خانواده، خود و اجتماع ایجاد می کند. قبلاً نقش زبان در زندگی بشر را متذکر شدیم. این وسیله ارتباطی به قدری مهم است که امروزه متخصصان، زبان آموزی را از وظایف مهم آموزش و پرورش می دانند. در تمام کشورهای دنیا، آموزش زبان قسمت عمده برنامه های درسی را تشکیل می دهد. زبان در تربیت اندیشه و تفکر آدمی نیز نقش مهمی ایفا می نماید. گفتیم زبان مجرای است که اندیشه از کانال آن عبور می کند و به دیگران انتقال می یابد. شخص هنگامی که با هم نوع خود به تبادل افکار می پردازد، می خواهد اندیشه اش را در قالبی زیبا و نیکو بریزد تا به خوبی تفهیم گردد. زبان نه تنها منتقل کننده افکار است، بلکه به پرورش نیروی تفکر کمک می کند. «ژان پیاژه» که از روانشناسان شناختی است و امروزه کمتر کتابی در مورد روانشناسی وجود دارد که نظرات او را تبیین نکرده باشد، در ارتباط با زبان و تفکر می گوید: «زبان به کار فکر کردن می آید؛ بدین معنا که کودک به مدد زبان فکر می کند و شخص به وقت فکر کردن حرف می زند. پس اگر زبان نباشد، فکر کردن هم نخواهد بود. وقتی گفتیم انسان به مدد فکر حرف می زند، خواه ناخواه خواهیم گفت به مدد زبان، زندگی می کند. پس زبان وسیله زندگی کردن فرد است و جانوران چون زبان ندارند و به عبارت دیگر چون فاقد بیولوژی زبان هستند، از زندگی روانی انسانی دور می مانند». بنابراین، تربیت زبان به تربیت تفکر نیز می انجامد. معمولاً از طرز سخن گفتن افراد به نوع تفکر آنها نیز می توان پی برد. کسانی که سخنان بیهوده و هجو می گویند و زبان خود را به هر سخن زشت و ناپسندی می آلاینند، طرز تفکر و اندیشه خود را نیز نشان می دهند. یکی از دانشمندان می گوید: «چه زبان و اندیشه را عین هم بدانیم و چه ندانیم، امر مسلم این است که در اغلب موارد، اندیشه مستلزم به کار بردن زبان است و چگونگی زبان در چگونگی اندیشه تأثیر بسیار دارد». بنابراین، برای سالم سازی و رشد و گسترش دامنه تفکر باید به سالم سازی و رشد و گسترش زبان توجه فراوانی نماییم.

زبان و حافظه

به رغم فرضیه های گوناگون و پژوهش های فراوان، اساس نوروفیزیولوژیک حافظه هم چنان در پرده ابهام مانده است، ولی این، مانع از آن نشده که حافظه از جنبه رفتاری مورد مطالعه قرار گیرد و پیشرفت هایی حاصل گردد. تا آنجا که به بحث ما مربوط می شود، روانشناسان زبان می خواهند بدانند قواعد و واژگان زبان چگونه در حافظه نگهداری می شود؛ مثلاً پیوندهایی که بین شکل املائی و تلفظ و معنی کلمه وجود دارد و اغلب یکی باعث فراخوانی دیگری می شود، چگونه در حافظه ضبط می شوند. همچنین، روابط آوایی بین تلفظ یک کلمه و کلمات دیگر و نیز روابط معنایی بین یک کلمه و کلمات دیگر چگونه در حافظه ذخیره و

فراخوانده می‌شود. نیز چگونه است که گاهی این روابط دچار اختلال می‌گردند؛ مثلاً ممکن است تلفظ کلمه‌ای را به یاد بیاوریم، ولی معنی آن را فراموش کرده باشیم. رابطه تصویری و صوتی زبان نیز مبحث دیگری از مباحث زبان و حافظه است؛ یعنی، می‌توان پرسید که رابطه خواندن و نوشتن، که از نمادها یا نشانه‌های دیداری استفاده می‌کنند، از یک طرف، و گفتن و شنیدن، که از نمادهای صوتی یا شنیداری بهره می‌گیرند، از طرف دیگر، چگونه است و این ارتباط‌ها چگونه در حافظه ضبط و نگهداری می‌شوند و عبور از یکی به دیگری چطور صورت می‌گیرد. از طرف دیگر، چون قسمت اعظم اطلاعاتی که ما در حافظه خود نگهداری می‌کنیم صورت کلامی دارند، یعنی در قالب جملات زبان ضبط و نگهداری می‌شوند و به یاد سپردن و فراموش کردن آنها با ساخت زبان رابطه دارد، ناچار زبان یکی از عوامل مهم در ساخت و کار حافظه است، ناچار هر نظریه‌ای که درباره حافظه ارائه شود، باید نقش زبان را در کارکرد آن در نظر داشته باشد.

دو زبانگی و چند زبانگی

همه ما کودکانی را می‌شناسیم که در خانواده‌هایی بزرگ شده‌اند که پدر و مادر آنها به دو زبان مختلف صحبت می‌کنند و در نتیجه آنها از اوان طفولیت دو زبان یاد گرفته‌اند و دوزبانه شده‌اند. به کرات اتفاق می‌افتد که این کودک در جامعه‌ای بزرگ می‌شود که زبان یا زبان‌های رسمی آن غیر از زبان پدر و مادر اوست. در چنین حالتی، کودک چندزبانه خواهد شد. میلیون‌ها کودک در سرتاسر جهان یافت می‌شوند که، بنا به مقتضیات محیط زندگی خود، از خردسالی چندزبانه شده‌اند. آنچه مورد توجه روانشناسی زبان است یافتن پاسخ برای این‌گونه سوالات است: این کودکان چگونه نظام‌های زبانی مختلف را یاد می‌گیرند؟ چگونه آنها را از هم جدا نگاه می‌دارند؟ آیا تداخلی بین این زبان‌ها صورت می‌گیرد و اگر می‌گیرد، چگونه است؟ از چه قواعدی پیروی می‌کند؟ گذر از یک نظام زبانی به نظام زبانی دیگر چگونه رخ می‌دهد؟ آیا تسلط کودک به همه این زبان‌ها به یک اندازه است و اگر نه، چه عواملی در این عدم تساوی دخالت دارند؟

از سوی دیگر، بزرگسالانی را می‌بینیم که در کودکی فقط به زبان مادری خود تسلط یافته‌اند، ولی بعداً یک یا چند زبان خارجی نیز یاد گرفته‌اند. روانشناسی زبان می‌خواهد بداند بین چندزبانگی کودکی و چندزبانگی بزرگسالی چه تفاوت‌هایی وجود دارد و این تفاوت‌ها از کجا ناشی می‌شوند. مثلاً چرا بزرگسالان معمولاً نمی‌توانند زبان خارجی را بدون لهجه یاد بگیرند در حالی که کودکان در یادگیری زبان دوم لهجه پیدا نمی‌کنند؟ در این زمینه‌ها پژوهش‌های زیادی انجام شده و از نتایج آنها نیز عملاً در آموزش زبان‌های خارجی استفاده شده است.

آسیب شناسی زبان

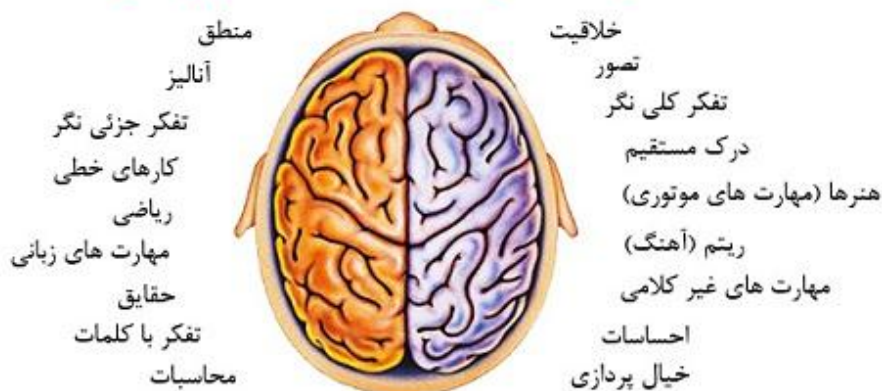
آسیب شناسی زبان در معنی وسیع کلمه به کلیه اختیاراتی گفته می‌شود که به طور کامل یا ناقص، مانع از یادگیری زبان شود و یا پس از یادگیری مانع از بهره برداری مطلوب از آن شود و یا باعث تخریب و تباه شدن آن گردد. روانشناسان زبان از این جهت به آسیب‌شناسی زبان توجه دارند که امیدوارند مطالعه آن در بیماران، به گشودن اسرار فراگیری و کارکرد زبان در افراد سالم کمک کند. از میان این اختلالات، به انواع زبان‌پریشی (آفازی) توجه بیشتری شده است. زبان‌پریشی به آن دسته از اختلالات زبانی گفته می‌شود که از ضایعه یا آسیب به قسمتی از مغز ناشی شده باشد. از آنجایی که با استفاده از تکنولوژی جدید پزشکی معمولاً می‌توان محل و نوع این آسیب را در مغز مشخص نمود، مقایسه محل و نوع آسیب مغزی با نوع اختلالی که در کارکرد زبان ایجاد شده است می‌تواند بسیار آموزنده باشد. در واقع، قسمت اعظم اطلاعاتی که درباره سازمان‌بندی زبان در قشر مخ اکنون در دست است از رهگذر این نوع مطالعات حاصل شده است.

نخستین آگاهی ما در این زمینه به سال ۱۸۶۱ برمی‌گردد. در چهارم آوریل این سال، در یک نشست پریهاو در انجمن انسان‌شناسی پاریس، پزشکی به نام سیمون اوبورتن اعلام داشت که معتقد است قدرت تکلم در قطعه‌های پیشانی نیم‌کره‌های مخ جای دارد. شواهد کلینیکی خود او ناچیز بود، اما او پیش‌گویی کرد که هر بیماری که قدرت تکلم را از دست داده باشد، ولی توانایی فهم زبان در او سالم باشد، اگر مغز او مورد معاینه قرار گیرد، معلوم خواهد شد که آسیب یا فساد در قطعه‌های پیشانی مخ او روی داده است. دبیر آن جلسه جراحی بود به نام پیر پال بروکا؛ بر حسب اتفاق درست چند روز بعد به بیماری برخورد که سالهای سال دچار سستی عضلانی در طرف راست بدنش بود و قدرت تکلم خود را نیز به کلی از دست داده بود. تقریباً تنها صدایی که او می‌توانست ادا کند لفظ «تان» بود و به همین دلیل در نوشته‌های پزشکی آن روز او را آقای «تان» نامیدند. «تان» در هفدهم آوریل ۱۸۶۱، یعنی سیزده روز پس از سخنرانی سیمون اوبورتن، مُرد؛ و بروکا بلافاصله پس از مرگش مغز او را مورد معاینه قرار داد و درست فردای همان روز، نتیجه را به انجمن انسان‌شناسی گزارش داد. پیش‌گویی استنباطی اوبورتن صورت مستند به خود می‌گرفت: قطعه‌های پیشانی مغز «تان» شدیداً فاسد شده بودند.

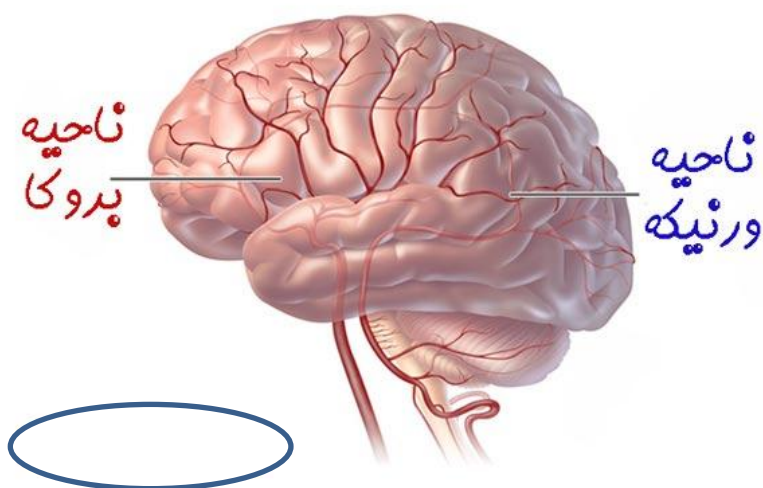
در ظرف دو سال بعد، بروکا توانست چندین مورد دیگر را نیز مطالعه کند. وی در آن وقت چنین نوشت: «در اینجا هشت مورد یافت می‌شوند که در آنها آسیب در قسمت خلفی شماره سه از سومین شکنج قطعه پیشانی بوده است. این تعداد به نظر من کافی است که اساس فرض‌های محکمی قرارگیرد. ولی جالب‌ترین چیز این است که در همه این بیماران در نیم‌کره چپ بوده است. من جرأت نمی‌کنم که از این مشاهده نتیجه‌ای بگیرم. باید در انتظار به دست آمدن حقایق تازه باشم.» نتیجه‌ای که بروکا جرأت نمی‌کرد بگیرد، چیزی است که امروز عموماً پذیرفته شده است؛ یعنی اینکه مرکز تکلم تقریباً همیشه (به استثنای بعضی از

چپ‌دستها، ولی نه همه آنها) در نیم‌کره چپ مغز قرار گرفته است. ناحیه‌ای در قطعه پیشانی نیم‌کره چپ که بروکا روی آن انگشت گذاشت، امروز، به نام خود او، ناحیه بروکا نامیده می‌شود. این ناحیه به آن قسمت از قشر حرکتی مخ که عهده‌دار حرکات زبان و حنجره است بسیار نزدیک است، ولی از آن کاملاً جداست.

سمت راست مغز در مقابل سمت چپ مغز



در سال ۱۸۷۴، دانشمند آلمانی، کارل ورنیکه، کشف کرد که اگر آسیب در نیم‌کره چپ، عقب‌تر از ناحیه بروکا و عمده‌تاً در قطعه گیجگاهی باشد، باعث از بین رفتن فهم زبان، چه به صورت گفتار و چه به صورت نوشتار، می‌شود، در حالی که قدرت تکلم کمتر دچار نابسامانی خواهد شد. این ناحیه از مغز، که امروز به نام ناحیه ورنیکه معروف است، نزدیک به قشر شنیداری مخ، که عهده‌دار تجزیه و تحلیل صداها است، قرار گرفته است.



متأسفانه، به رغم پژوهش های زیاد، اطلاعات ما درباره سازمان‌بندی زبان در قشر مخ از آنچه که بروکا و ورنیکه گفتند چندان فراتر نرفته است. پژوهش های جدید حتی قطعتی را که درباره این دو ناحیه وجود

داشت، مورد سوال قرار داده‌اند. گفته می‌شود که آسیب به ناحیه بروکا اغلب موجب اختلال در تولید گفتار می‌شود، آسیب به ناحیه ورنیکه عمدتاً باعث اختلال در درک زبان می‌گردد، ولی اختلالات بیانی یا گفتاری و اختلالات ادراکی زبان منحصراً نتیجه آسیب دیدن ناحیه بروکا و ورنیکه نیستند. دیگر اینکه شواهد روزافزونی وجود دارد دال بر اینکه کارکرد زبان و گفتار فقط در قشر مخ متمرکز نشده است، بلکه پاره‌ای از نواحی زیر مخی را نیز دربرمی‌گیرد؛ مثلاً تحریک الکتریکی یا آسیب به ناحیه خاصی در تالاموس باعث اختلال های گفتاری می‌گردد. به نظر می‌رسد که تحقیقات جدید ما را از نظریه منطقه‌بندی مغز (localization) دور می‌کنند. مدلی که بعضی از کتاب های روانشناسی درسی از گردش و پردازش اطلاعات زبانی در قشر مخ به دست می‌دهند از حد یک فرضیه فراتر نمی‌رود. به گفته جان هیو لینگز جکسون، عصب‌شناس بلندپایه بریتانیایی، «پیدا کردن محل آسیب مغزی که باعث اختلال در کار زبان می‌شود یک چیز است و پیدا کردن محل خود زبان در مغز چیز دیگر.» و این هر دو را نباید یکی دانست.

فراگیری زبان

کودک زبان مادری خود را چگونه یاد می‌گیرد؟ شاید بتوان گفت که میان زبان‌شناسان، روانشناسان، فلاسفه و بسیاری از علمای رشته‌های دیگر این پیچیده‌ترین و بحث‌انگیزترین سوالی است که درباره زبان فعلاً مطرح است. اما گره کار در کجاست؟ مسئله بر سر اینست که آیا زبان امری است یادگرفتنی، در همان مفهوم که شنا و رانندگی مهارت هایی یادگرفتنی هستند و یا برعکس، امریست ذاتی و فطری همان‌گونه که روی دو پا ایستادن و راه رفتن ما اموری ذاتی و فطری هستند؟ به بیان فنی‌تر، آیا زبان پدیده‌ای است اکتسابی یا پدیده‌ای است ویژه نوع انسان که در نتیجه تکامل در نوع انسان بوجود آمده است؟ نباید تصور کرد که جواب این سؤال ساده است، زیرا در همان نگاه اول، ما با ویژگی هایی برخورد می‌کنیم که می‌تواند زبان را در هر یک از دو مقوله قرار دهد؛ مثلاً می‌بینیم که کودک انسان در هر اجتماعی که به دنیا بیاید و در آن بزرگ شود، زبان همان اجتماع را یاد می‌گیرد و به کار می‌برد: بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که زبان هم، مثل بسیاری از پدیده‌هایی دیگر، امریست اجتماعی، و به این اعتبار اکتسابی؛ که کودک آن را از محیط و اطرافیان خود یاد می‌گیرد. از سوی دیگر، می‌بینیم که در عالم جانداران، حتی در میان نخستین‌ها (پریماتها)، مانند شامپانزه و گوریل، که از لحاظ تکاملی به انسان بسیار نزدیک هستند، موجودی یافت نمی‌شود که به ابزار تکلم مجهز باشد و از زبان، در مفهومی که ما برای انسان می‌شناسیم، برای ایجاد ارتباط با هم‌نوعان خود استفاده کند. بنابراین، از این مشاهده نیز می‌توان نتیجه گرفت که زبان، خاص نوع انسان است و در مفهوم عادی کلمه «یادگیری»، یاد گرفته نمی‌شود.

زبان و نظام های ارتباطی

از قدیم می‌دانستند که بعضی از حیوانات نظام های ارتباطی دارند. مثلاً به وجود نظام های ارتباطی بین زنبوران عسل، بین مورچه‌ها و بسیاری دیگر از انواع حیوانات پی برده بودند، گو اینکه به چون و چند آن وقوف کامل نداشتند. امروز دانش بشر درباره نظام های ارتباطی حیوانات به میزان زیادی افزایش یافته است. در بحث های فنی زبانشناسی، این نوع نظام ها را نظام های ارتباطی جانوری می‌گویند و آگاهانه از کاربرد لفظ «زبان» در اشاره به آن ها خودداری می‌کنند. جای هیچ تردیدی نیست که در قلمروی حیوانات، حتی میان نخستین‌ها، که از لحاظ تکاملی به انسان نزدیک‌ترند، نظامی که قابل مقایسه با زبان انسان باشد وجود ندارد.

اکنون سؤال بسیار مهم‌تری مطرح می‌شود: درست است که هیچ‌کدام از حیوانات زبان به معنی انسانی آن ندارند، ولی آیا می‌توانند زبان انسان را یاد بگیرند؟ حیواناتی که از نظر امکان یادگیری زبان انسان بیش از همه مورد مطالعه قرار گرفته‌اند انواع میمون ها هستند. پروفیسور کلارک و همسرش در سال ۱۹۳۱ سعی کردند به شامپانزه‌ای به نام «گووآ» سخن گفتن یا گفتار بیاموزند. یک زن و شوهر روانشناس دیگر نیز در سال ۱۹۴۷ کوشیدند به شامپانزه دیگری به نام «ویکی» حرف زدن یاد بدهند. این هر دو تلاش و نیز تلاش های بعدی همه با شکست کامل مواجه شدند: شامپانزه‌ها، به رغم تلاش مربیان‌شان، نتوانستند زبان یاد بگیرند. پس از شکست خوردن آزمایش هایی که برای آموزش زبان (و به معنی دقیق‌تر، برای آموزش گفتار انسان) به شامپانزه‌ها صورت گرفت، کسانی به این فکر افتادند که ناتوانی شامپانزه در یادگیری زبان ممکن است نه به علت نقص توانایی های شناختی او، بلکه به علت عدم امکانات اندام های گویایی او باشد؛ یعنی، علت کالبدشناختی داشته باشد. آنها استدلال کردند که اگر چنین باشد، از آنجایی که زبان و گفتار دو چیز متفاوت هستند، پس شاید بتوان زبان را از طریق دیگری که نیاز به گفتار نداشته باشد به شامپانزه یاد داد؛ مثلاً همان‌گونه که به ناشنویان یک زبان اشاره استاندارد شده را یاد می‌دهند. آزمایش ها و تحقیقات بعدی نشان داد که حدس آنها اشتباه نبوده است: اندام های صوتی شامپانزه به علل کالبدشناختی قادر به تولید صداهای گفتار انسان نیستند، ولی شامپانزه می‌تواند مفاهیم انتزاعی را بفهمد و منتقل کند.

رابطه زبان و تفکر

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود اینست که ما چگونه می‌اندیشیم و برای بیان اندیشه‌های خود چگونه از زبان استفاده می‌کنیم؟ به بیان دیگر، رابطه فرآیندهای ذهنی تفکر و فرآیندهای ذهنی زبان چگونه است؟ آیا بدون زبان نیز تفکر امکان دارد؟ از زمانی که افلاطون گفت تفکر حرف زدن روح است با خودش، و تلویحاً گفت که این هر دو یکی هستند، فلاسفه و روانشناسان درباره رابطه زبان و تفکر به جر و بحث پرداخته‌اند. یکی از مشکلات دست و پا گیر در این میان این است که، با اینکه ما همه احساس می‌کنیم که می‌دانیم تفکر

چیست و این واژه به چه نوع فعالیت ذهنی اطلاق می‌شود، تعریف علمی آن، کار بسیار دشواریست. شاید تعریف تفکر همان‌قدر مشکل باشد که تعریف ذهن. در اکثر کتاب‌های درسی روانشناسی امروز فصل یا مبحث خاصی به تفکر اختصاص داده نشده است و معمولاً درمبحث حل مسئله (problem solving) از آن سخن به میان می‌آید. حل مسئله عبارتست از آرایش تازه‌ای از مفاهیم، تجارب و دانسته‌های شخص به طوری که سرانجام بتواند راه حلی برای مشکلی که پیش آمده است پیدا کند.

کسانی که معتقدند تفکر بدون زبان امکان دارد استدلال می‌کنند که اگر ماهیت تفکر از نوع حل مسئله باشد، در این صورت بسیاری از حیوانات دیگر نیز، که فاقد زبان به معنی انسانی آن هستند، فکر می‌کنند.

کالین بلیک مور در کتاب «ساخت و کار ذهن» به نوعی حل مسئله به وسیله یک میمون اشاره می‌کند که بسیار جالب است: در سال ۱۹۵۳، در جزیره کوشیما، گروهی از دانشمندان که به مطالعه رفتار میمون‌ها سرگرم بودند، ابتکاری را مشاهده کردند که میمونی به نام «ایمو»، برای پاک کردن شنهای نامطبوع از نوعی سیب زمینی که در ساحل یافت می‌شد، از خود نشان داد. این سیب زمینی‌ها را دانشمندان مزبور برای میمون‌ها روی شن‌های ساحلی می‌ریختند. ایمو هر سیب زمینی را با یک دست در آب جویباری فرو می‌برد و با دست دیگر شن‌ها را از آن پاک می‌کرد. در سال ۱۹۵۵، ایمو دست به ابتکار بسیار جالب‌تری زد. دانشمندان برای میمون‌ها گندم نیز روی ساحل می‌پاشیدند، اما دانه‌دانه برداشتن گندم از روی شن‌ها کاری خسته‌کننده و پر زحمت بود. ایمو روشی برای جدا کردن گندم‌ها از شن ابداع کرد و آن معلق ساختن آن‌ها در آب بود. او مشت‌مشت شنهای گندم‌دار را در آب می‌ریخت، شن‌ها ته‌نشین می‌شدند و گندم‌ها روی آب می‌ایستادند و او آنها را از سطح آب می‌گرفت. جالب‌تر اینکه میمون‌های دیگر نیز به زودی این کار نسبتاً مشکل را آموختند و در آن استاد شدند.

آیا این ابتکارهای ایمو به این معنی نیست که میمون‌ها، به عنوان مثال، دارای مفاهیم ذهنی هستند و برای حل مشکلی که با آن روبه‌رو هستند به آن مفاهیم آرایشی تازه می‌دهند یا به بیان دیگر، فکر می‌کنند؟ اگر چنین باشد، آیا می‌توان گفت که تفکر می‌تواند بدون زبان نیز صورت گیرد و اختلاف تفکر انسان با حیوانات اساساً یک مسئله کمی است و نه یک مسئله کیفی، یعنی هر چه موجود باهوش‌تر باشد تفکر او نیز پیچیده‌تر خواهد بود؟

دلیل دیگر در تایید اینکه مفاهیم می‌توانند بدون دخالت زبان شکل بگیرند، مورد کر و لال‌هاست. می‌دانیم کسانی که ناشنوای مادرزاد باشند، لال نیز خواهند بود. از آنجا که آنان گفتار اطرافیان خود را هیچ‌گاه نمی‌شنوند، زبان نیز در آن‌ها شکل نمی‌گیرد. با این‌همه، ما می‌بینیم که کر و لال‌ها - حتی آنهایی که از رفتن به مدارس خاص و حتی یاد گرفتن زبان اشاره استاندارد شده‌ای محروم بوده‌اند - دارای مفاهیم ذهنی هستند و آنها را به کمک اشاراتی که گاه فقط اطرافیان نزدیک آنها می‌فهمند بیان می‌کنند. ولی این فقط یک طرف سکه است. بر فرض که نوعی تفکر بدون زبان امکان داشته باشد، این بدان معنی نیست که در افراد سالم که

زبان را در کودکی به طور عادی فرامی گیرند، زبان و تفکر دو پدیده جداگانه و مستقل از یکدیگر باشند. زبان و تفکر در واقع آنچنان سخت به هم جوش می خورند که گاه ما یکی را با دیگری اشتباه می کنیم. به عنوان مثال، اغلب یکی از علایم بارز اسکیزوفرنی را درهم ریختن و آشفته شدن نظام زبان می دانند. ولی آیا این نظام زبان است که درهم ریخته می شود، یا نظام منطقی تفکر؟ با توجه به سایر علایم اسکیزوفرنی باید گفت این نظام منطقی تفکر است که در هم می ریزد و آنچه که به صورت آشفتگی زبان مشاهده می شود در واقع بازتاب آشفتگی تفکر است. در اغلب بیماران زبان پریش (آفازیک) گاهی عکس این حالت بروز می کند و نابسامان شدن سازمان زبان منجر به اختلالاتی در تفکر و شناخت بیمار می گردد. بسیاری از ما وقتی به محتوای اندیشه های خود به درستی واقف می شویم که آنها را روی کاغذ بیاوریم و مرور کنیم. این خود دلیل دیگری است که تفکر و زبان ما به هم جوش خورده اند. ما در اینجا نمی خواهیم چیزی را ثابت کنیم، منظور فقط جلب توجه به نوع مشکلاتی است که یافتن رابطه زبان و تفکر با آن روبه رو است.

تفاوت های فردی در زبان

ما در تجربه روزمره خود می بینیم که افراد در کاربرد زبان مادری خود با هم تفاوت دارند. اگر چند گروه از سخنگویان یک زبان را که به طور تصادفی انتخاب کنیم و کاربرد زبان را در آنها مقایسه کنیم، می بینیم که بین آنها تفاوت های چشمگیری وجود دارد: از نظر وسعت واژگان، از نظر سهولت در یادآوری کلمه یا اصطلاح مناسب برای مفاهیم، از نظر توانایی برای سخنرانی کردن در جمع، از نظر خواندن، نوشتن، گوش دادن، از نظر قدرت تجزیه و تحلیل اطلاعات زبانی و بالاخره از نظر توانایی کلی در درگیر کردن زبان در فعالیت های ذهنی دیگر. روانشناسی زبان می خواهد بداند این تفاوت ها از کجا سرچشمه گرفته، تا چه حد ژنتیکی یا ارثی هستند و تا چه حد به عامل یادگیری بستگی دارند. رابطه هوش و توانش زبانی نیز در همین جا مطرح می شود. روانشناسان رفته رفته به این نتیجه رسیدند که هوش یک خصوصیت واحد یا بسیط نیست، بلکه از توانایی های متفاوت و متعددی ترکیب شده است. بسیاری از روانشناسان، از جمله ترستون و گیلفورد، توانش زبانی را مؤلفه ای از هوش عمومی می دانند. این نظر تقریباً قبول عام یافته است و در بسیاری از آزمون های هوش سؤال هایی گنجانده شده اند که توانش زبانی فرد را به عنوان یکی از شاخص های هوش او اندازه گیری می کنند.

تعریف زبان

زبان نظامیست از مجموعه ای از نشانه های صوتی یا اختیاری که به تمام مردم وابسته به فرهنگ یا کسان دیگری که آن نظام فرهنگی را آموخته اند امکان می دهد تا باهم در ارتباط و کنش متقابل باشند.

زبان نظامی صوتی - ارتباطی است که از طریق اندام های گویایی و شنوایی در میان اعضا جامعه ای خاص عمل می کند و از نشانه هایی که دارای معانی قراردادی است، استفاده می کند.

زبان به هر مجموعه یا نظامی از نشانه های زبانی اطلاق می شود که به گونه ای کم و بیش یکسان توسط گروهی از مردم به کار گرفته می شود و بدین وسیله قادر به برقراری ارتباط مفهوم و معقول با یکدیگر می شوند.

زبان، حالات و حرکات بدن و چهره که دارای معانی ثابتی هستند.

ساخت درونی زبان

(۱) ساخت آوایی (۲) ساخت صرفی (۳) ساخت نحوی

*ساخت آوایی: کوچکترین عناصری که هنگام گفت وگو یا نوشتن تولید می کنیم به ترتیب «آوا» و «حرف» نام دارد. به این دو عنصر زبان شناسان «واج» می گویند. همه ی زبان ها تعداد محدودی واج دارند که به دو دسته ی همخوان(صامت) و (مصوت) تقسیم می شوند.

*ساخت صرفی: «واژه» که محصول نهایی ساخت صرفی زبان است از ترکیب تک واژه های زبان و قواعد صرفی ساخته می شود. هر زبان از تعدادی محدود تک واژه دستوری تشکیل می شود. مثل کتابها (کتاب+ها)

*ساخت نحوی: قواعد ترکیب واژه ها و چگونگی تشکیل گروه های نحوی و جمله های زبان در ساخت نحوی زبان متجلی است. حاصل نهایی اجرای قواعد نحوی، جمله های زبان در اقسام گوناگون خبری، پرسشی، امری و غیره است.

یادگیری و عملکرد:

یادگیری: یادگیری عبارتست از فرآیند تغییرات نسبتاً پایدار بر اثر تجربه که در رفتار بالقوه ی فرد به وجود می آید.

تعریف عملکرد: طبق تعریف ارائه شده از یادگیری، عملکرد تبدیل تغییرات ناشی از یادگیری به رفتارهای آشکار و قابل مشاهده و یا به سخن دیگر تبدیل دانش بالقوه به رفتار بالفعل است.

نظریه های یادگیری و رشد زبانی کودک

- ۱- نظریه رفتارگرایی از دیدگاه اسکینر
- ۲- نظریه یادگیری اجتماعی از دیدگاه آلبرت بندورا
- ۳- نظریه های نهاد گرایی
- ۴- نظریه شناختی
- ۵- نظریه تعامل اجتماعی

نظریه رفتارگرایی از دیدگاه اسکینر:

اسکینر که نظریه یادگیری شرطی فعال را عنوان کرده است در مورد زبان همانند سایر واکنش های رفتاری معتقد است که زبان بر اثر همبستگی بین محرک و پاسخ و تقویت پاسخ های صحیح آموخته می شود. بدین ترتیب ابتدا کودکان اصواتی را به زبان می آورند بعضی از این اصوات توسط بزرگترها تقویت می شود و بعضی تقویت نمی شود در نتیجه کلمات تقویت شده یاد گرفته می شود و کلمات تقویت نشده تضعیف و خاموش می شود.

براساس این نظریه علت اینکه کودک از مرحله غان و غون کردن به مرحله گفتن کلمات می رسد این است که والدین به کودک در برابر تولید آواهایی که شبیه کلمات است پاداش می دهند. این نظریه پردازان بر تاثیر مشاهده و سرمشق گیری و تقلید در فراگیری زبان تاکید دارند. بر اساس این نظریه ذهن انسان مانند لوح سفید یا صفحه خالی است و وقتی زبان مورد نظر در این صفحه خالی وارد شد، یادگیری تحقق یافته است. از این دیدگاه، ذهن انسان فقط پذیرای محرک های زبانی بیرونی است. هنگام یادگیری زبان مشاهدات منظم رویدادهای جهان خارج است که کودک را وادار به تولید زبان می کند.

نظریه یادگیری اجتماعی از دیدگاه آلبرت بندورا

آلبرت بندورا که نظریه یادگیری اجتماعی را بنا گذاشته است می گوید که بیشتر یادگیری های کودک از راه مشاهده رفتار بزرگترها و تقلید طرح های رفتاری آنها صورت می پذیرد و برای یادگیری در بسیاری از موارد تقویت لازم نیست. در مورد یادگیری زبان نیز کودک به زبانی که در اطراف او توسط بزرگترها به کار می رود توجه می کند و گوش می دهد و آنچه را که شنیده است تقلید می کند و از این راه می آموزد بنابراین در این نظریه به تاثیر مشاهده، سرمشق گیری و تقلید در فراگیری زبان تاکید می شود.

انتقادهایی برنظریه یادگیری روانشناسان زبان که در زمینه رشد تخصص دارند اشاره می کنند که توانایی های پنهان کودک که او را قادر به فراگیری دانش و مهارت های زبانی می کند به کمک نظریه یادگیری توجیه و تبیین نمی شود. صرف عامل تقویت این میزان رشد زبان کودک را توجیه نمی کند. علاوه براین، آنان

معتقدند که تقویت کاملاً توجیه کننده‌ی فراگیری و کاربرد قواعد یا اصول دستوری گفتار درست نیست. روانشناسان زبان می‌گویند مسئله اصلی این است که بفهمیم کودکان چگونه اصول تنظیم کلمات و بخش‌های کلمات را به گونه‌ای درک می‌کنند که گفته‌هایشان قابل فهم می‌شود. مطالعات مبتنی بر مشاهده در مورد این موضوع که والدین و سایر بزرگسالان آن دسته از گفته‌های کودک را که از لحاظ دستوری درست است تقویت می‌کنند تردید ایجاد کرده است. ظاهراً برای والدین بیشتر گفتن حقیقت و هوشمندانه و مناسب بودن گفته‌های کودک جالب است تا رعایت کردن قواعد دستور زبان. روانشناسان زبان همچنین معتقدند که تقلید کودک و مشاهده‌های او کاملاً توجیه کننده‌ی فراگیری زبان نیست. از طرفی به این دلیل که بعضی از اولین گفته‌های دو کلمه‌ای کودک ترکیبات منحصر به فرد خلاقانه‌ای از کلمات هستند که بزرگسالان به کار نمی‌برند. "نیست بای بای". وقتی که کودک را در خانه مشاهده می‌کنیم، می‌بینیم که بعضی از آنان از گفته‌های دیگران بسیار تقلید می‌کنند و بعضی دیگر نمی‌کنند. ولی میزان تقلید به میزان فراگیری زبان بستگی ندارد.

نظریه های نهاد گرایی

دیدگاه نهاد گرایانه فراگیری زبان یکی از نظریه های رشد زبان است که بر عوامل تعیین کننده فطری و زیست‌شناختی زبان تاکید دارد. یعنی بر تاثیر طبیعت به جای تربیت. بسیاری از روانشناسان زبان می‌گویند که به کودک خردسال دستور زبان آموخته نمی‌شود بلکه آنان از کلمات و جملاتی که می‌شنوند به نحوی قواعد پیچیده را استنباط می‌کنند.

طرفداران این رویکرد به ذاتی بودن زبان معتقد هستند. به نظر آن‌ها کودکان از نظر زیست‌شناختی مستعد و آماده یادگیری و کاربرد زبان هستند و نیازی به آموزش برای یادگیری زبان ندارند. آن‌ها برای اثبات نظریه خود دلایلی را ذکر می‌کنند که ناعمی (۱۳۸۵) در کتاب روانشناسی آموزش مهارت‌های ارتباط و زبان، آن‌ها را به پنج دسته‌ی زیر تقسیم می‌کند:

۱- وجود ساختارهای مشترک در تمام زبان‌ها. مثل آواها (صامت‌ها و مصوت‌ها)، قواعد (فاعل، مفعول، صفت، موصوف).

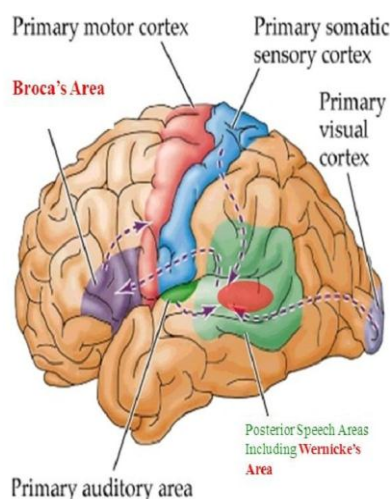
۲- دوره‌ی حساس برای یادگیری زبان. یادگیری زبان در دوره‌ی خاص صورت می‌گیرد و بعد از آن غیر ممکن یا دشوار می‌شود.

۳- وجود نظم همگانی در مراحل رشد زبان. کودکان در تمام نقاط، مراحل رشد زبان را یکسان و به ترتیب طی می‌کنند. مثلاً همه ابتدا گفتار یک کلمه‌ای دارند و سپس گفتار دو کلمه‌ای و جمله‌سازی را آغاز می‌کنند.

۴- تفاوت ارتباط در انسان و حیوان. ادعا بر این است که قدرت زبانی خاص انسان است و حیوان از آن بهره‌ای ندارد. حیوانات دارای ارتباط هستند ولی ارتباط آن‌ها ساده و محدود است و رشد آن‌ها بیشتر از دو سال رشد انسانی نخواهد بود.

وجود مناطق تکلم در مغز انسان. تحقیقات نشان داده است که در نیکره‌ی چپ مغز انسان، دو منطقه‌ی ویژه به نام بروکا (broca's area) و ورنیکه (Wernicke's area) وجود دارد که اولی مربوط به تولید گفتار و دومی برای فهم گفتار است. آسیب‌دیدگی این قسمت‌ها می‌تواند به تناسب در تولید و فهم گفتار مشکل ایجاد کند.

Language & The Brain



نوام چامسکی که یکی از طرفداران این نظریه بود، معتقد است که زبان چیزی است که به وسیله خود کودکان، پایه‌ریزی و ساخته می‌شود. کودکان با شنیدن تعدادی حرف و سخن جدا از هم، و با هدایت نوعی احساس درونی در مورد قواعد و چگونگی آن‌ها، دستور زبان را کشف می‌کنند.

چامسکی معتقد است که در انسان مکانیزم مغزی ذاتی وجود دارد که به فراگیری زبان اختصاص دارد. وی نام این مکانیزم را "دستگاه فراگیری زبان" نامیده است. بنابر نظر چامسکی فطری بودن زبان از آن‌جا ناشی می‌شود که روند تولید صدا در همه‌ی کودکان یکسان است و ترتیب خاصی را طی می‌کنند، مثلاً ابتدا غان‌وغون می‌کنند، در یک سالگی اولین کلمات را یاد می‌گیرند، در انتهای دو سالگی جملات تلگرافی را به‌کار می‌برند و در ۴ تا ۵ سالگی بر غالب نکات و قواعد دستوری تسلط می‌یابند.

نظریه شناختی

نظریه‌های شناختی از جمله نظریه‌های رشد زبان است. این نظریه اگر چه اعتقادی به وجود مکانیزم فطری خاص برای فراگیری زبان ندارند اما در عین حال از نظریه نهادگرایی دفاع می‌کنند. یکی از نظریه‌پردازان دیدگاه ترکیبی، پیازه است. از دید او کودک توانمندی‌های زبانی را در خود پدید می‌آورد اما نه از راه پاداش یا ریش بلکه از راه به پایان رسانیدن مرحله حسی-حرکتی. زبان از دید او نمود دیگری از بازنمایی هستی از راه نمادها و وابسته به رشد شناختی است. کودکان فعال و سازنده هستند و به استعدادهای شناختی خاص، استعداد پردازش اطلاعات که فطری هستند بستگی دارد.

براساس نظریه رشد شناختی پیازه، رشد شناختی فراگیری زبان را هدایت می‌کند و تا زمانی که توانایی‌های مهم شناختی مانند مفهوم پایداری شئی بروز نکند اکتساب زبان شروع نمی‌شود.

پیاژه و پیروانش معتقدند رشد زبان بستگی به رشد تفکر دارد و عکس آن صادق نیست.

نظریه‌های پیازه و چامسکی موارد مشترک بسیاری دارند. هر دو براین باورند که کودکان به وسیله‌ی محیط بیرونی پرورش نمی‌یابند، بلکه خود به خود ساختارهای ذهنی را به وجود می‌آورند. با این همه، چامسکی نسبت به پیازه، فطرت‌گرا تر است. چامسکی براین باور است که زبان اصولاً در ژن‌ها تعبیه شده است. در حالی که پیازه بر رشدی که بوسیله ژن‌ها کنترل می‌شود تاکید کمتری دارد. براساس نظر او، ساختارهای شناختی از تلاش خود کودک در برخورد با محیط و درک آن پدید می‌آید.

تفاوت دیگر آن‌ها، در مورد ویژه بودن و متکی به خود بودن زبان است. از نظر چامسکی، زبان “ارگان ذهنی” فوق العاده ویژه‌ای است که نسبتاً به صورت مستقل از سایر شکل‌های شناخت رشد می‌یابد. در حالی که پیازه و پیروانش رشد زبان را بیشتر به رشد شناختی عمومی فرد وابسته می‌دانند.

نظریه تعامل اجتماعی

در سال‌های اخیر دیدگاه جدیدی درباره رشد زبان پدیدار شده است که بر تعامل بین توانایی‌های درونی و تاثیرات محیطی تاکید می‌کند. یک نوع از نظریه تعامل‌گرا، دیدگاه پردازش اطلاعات را در مورد رشد زبان به کار می‌برد. نوع دوم بر تعامل اجتماعی، تاکید می‌کند.

شماری از نظریه‌پردازان پردازش اطلاعات فرض می‌کنند که کودکان با به کاربردن توانایی‌های شناختی نیرومند، به محیط زبان پیچیده خود معنی می‌دهند. این نظریه‌پردازان اشاره می‌کنند که مناطقی از مغز که مخزن زبان هستند، بر توانایی‌های ادراکی و شناختی مشابه، مانند توانایی تجزیه کردن طرح‌های موسیقی و دیداری نیز تاثیر می‌گذارند.

نظریه‌پردازان دیگر، این دیدگاه پردازش اطلاعات را با دیدگاه فطری نگر چامسکی ترکیب می‌کنند. آن‌ها قبول دارند که نوباوگان به طور حیرت‌انگیزی گفتار و اطلاعات دیگر را تجزیه و تحلیل می‌کنند، اما معتقدند

که این توانایی‌ها احتمالاً برای توجیه‌کردن تسلط بر جنبه‌های سطح بالاتر زبان، مانند ساختارهای دستوری پیچیده، کافی نیستند. تعامل‌گراهای دیگر تأکید دارند که مهارت‌های اجتماعی و تجربیات زبان کودکان در رشد زبان عمیقاً دخالت دارند. در این دیدگاه، کودک فعال، که برای معنی‌دادن به زبان استعداد دارد، برای ارتباط برقرار کردن تلاش می‌کند. طرفداران این دیدگاه بر این حقیقت تأکید می‌کنند که نحوه‌ی حرف زدن والدین با کودک بسیار اهمیت دارد. بعضی از زبان‌شناسان گفته‌اند که والدین پایه و اساسی برای کودک فراهم می‌کنند تا کودک به کمک آن زبان‌آموزی کند.

اصول و ویژگی‌های اساسی حاکم بر برنامه زبان آموزی پیش دبستان:

- (۱) پرورش باید بر آموزش مقدم باشد
 - (۲) توجه به بهداشت روانی و جسمانی کودک
 - (۳) توجه به تفاوت‌های فردی
 - (۴) پرورش خلاقیت و قوه ابتکار کودک
 - (۵) پرورش همه جانبه‌ی حواس پنجگانه
 - (۶) تربیت شخصیت و رشد همه جانبه کودک
 - (۷) آموزش‌های مناسب با ویژگی‌های بدنی، ذهنی و روانی
 - (۸) توجه به زمان برنامه آموزشی
 - (۹) تناسب بین برنامه و مواد آموزشی با نیازهای حال و آینده کودک
 - (۱۰) توجه به ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه.
- اصول کلی تعلیم و تربیت: الف) الگوی موضوع محور ب) الگوی کودک محور.
- *الگوی موضوع محور:** در این الگو برنامه زبان آموزی از پیش برای زبان آموزان مشخص و به عنوان مجموع‌ای که دارای سازماندهی منطقی است به آن‌ها ارائه می‌شود.
- ایراد اساسی الگوی موضوع محور: تأکید بیش از حد بر آموزش حجم معینی از محتوای درسی، درک و فهم مطالب از طرف کودک را تحت الشعاع قرار داده و جریان زبان آموزی را یک «جریان مکانیکی» می‌کند.

***الگوی کودک محور:** در این الگو نیازها و علایق، توانمندی‌ها و تجربه‌های گذشته‌ی کودک و راهی که باید در آینده طی کند؛ مبنای تصمیم‌گیری در خصوص عناصر برنامه‌ی زبان آموزی، مد نظر قرار می‌گیرد. این الگو انعطاف‌پذیری بیشتری دارد و محتوای زبان آموزی از علایق و تجربیات کودکان تشکیل می‌شود.

اهداف غایی برنامه زبان آموزی: کودک در زبان فارسی به عنوان زبان رسمی کشور به آن درجه ای از مهارت برسد که وی را قادر بسازد با کسان دیگری که از زبان فارسی استفاده می کنند، ارتباط برقرار کند و آمادگی لازم را در زمینه مهارت های خواندن و نوشتن برای ورود به دبستان به دست آورد.

سطوح اساسی و مهمی که در رشد زبان نیاز به توجه دارند:

۱. رشد مهارت های گوش دادن: الف. تمیز و تشخیص صدا ب. مدت زمان گوش دادن ج. درک از طریق گوش دادن

۲. رشد واژگان مربوط به: الف. بدن ب. خانه ج. محیط

۳. رشد ابراز شفاهی: الف. مکالمه ب. قصه و داستان گویی ج. بازی های نمایشی و عروسکی
د. تصویرخوانی ه. ابراز خود به طریق خلاق

۴. رشد آمادگی خواندن: الف. تمیز شنوایی یا صدا ب. تمیز بینایی ج. تمیز دیداری و شنیداری د. مسیریابی از چپ به راست.

۵. رشد آمادگی نوشتن: الف. رشد ماهیچه ای کوچک ب. هماهنگی چشم و دست ج. درک حروف.

شیوه ها و فنون یاددهی - یادگیری در امر زبان آموزی عبارتند از:

۱. شیوه رفتاری کامل ۲. شیوه نمایشی ۳. شیوه صامت ۴. شیوه ایفای نقش ۵. شیوه بحث گروهی ۶. حفظ و تکرار ۷. پرسش و پاسخ ۸. بازی آموزشی ۹. نمایش عروسکی ۱۰. قصه گویی ۱۱. کتابخوانی ۱۲. شعار و سرود.

ملاک های انتخاب شیوه ها و فنون زبان آموزی:

۱. اندازه گروه های زبان آموزان

۲. اهداف یادگیری

۳. ویژگی های روانی - اجتماعی کودک

۴. محتوای مورد نظر

مراحل رشد زبانی کودک: همه کودکانی که از شرایط جسمانی و روانی طبیعی برخوردارند، قادرند اولین کلمه زبان مادری خود را در ۱۲ تا ۱۸ ماهگی بر زبان آورند و در فاصله کوتاهی بین ۲/۵ تا ۴ سالگی می توانند به صورت روان صحبت کنند و سخنان دیگران را تا اندازه زیادی درک نمایند.

مراحل فراگیری زبان:

- مرحله اول: پیش زبانی (عناصر تک هجایی)
- مرحله دوم: مرحله واژه عبارت (مرحله گفتار تک کلمه ای)
- مرحله سوم: تولید ترکیبات دو کلمه ای (گفتار تگرافی)
- مرحله چهارم: تولید جمله های طولانی تر یا گسترش جمله های تلگرافی
- مرحله پنجم: انجام گفتگوهای نسبتاً طولانی (جمله های ساده و کامل)
- مرحله ششم: انجام مکالمه کامل: (جمله های مرکب و پیام های کوتاه و بلند).

*مهمترین نیازهای زبان آموزی کودکان پیش دبستانی

- ۱) مهارت گوش دادن ۲) مهارت صحبت کردن ۳) مهارت آمادگی خواندن ۴) مهارت آمادگی نوشتن.
- *مهارت گوش دادن: گوش دادن اولین مهارت زبانی است که کودک در جریان رشد خود، آن را فرا می گیرد. کودک با گوش دادن وارد تعاملات اجتماعی می شود. کودک ابتدا گوش دادن را می آموزد. سپس سایر مهارت های زبانی را. گوش دادن عبارتست از: فرآیند شنیدن، انتخاب و جذب و سازماندهی شنیده ها، بخاطر سپردن و ارائه کنش مشخص به این محرک های شنیداری و غیره کلامی.
- مراحل مهارت گوش دادن عبارتند از: الف) شنیدن ب) دقت و تمرکز مداوم حواس ج) دریافت پیام د) تغییر پیام
- انواع گوش دادن: ۱) گوش دادن جهت درک مطلب ۲) گوش دادن جهت ارزیابی ۳) گوش دادن جهت حفظ معنوی ۴) گوش دادن جهت ابراز همدردی.
- مهارت صحبت کردن: ۱- آموزش تلفظ صحیح آواها و جملات زبان فارسی ۲- آموزش رعایت صحیح تکیه کلمات، آهنگ و غیره. ۳- آموزش تولید جمله های مختلف ۴- آموزش قواعد غیر کلامی ۵- آموزش رعایت قواعد فرا زبانی.
- *مهارت آمادگی نوشتن: - آموزش به دست گرفتن صحیح مداد ۲- آموزش نوشتن صحیح نشانه های پیش بینی شده از راست به چپ ۳- آموزش نوشتن برخی نشانه های پیش بینی شده از حفظ
- *مهارت آمادگی خواندن: ۱- آموزش بازشناسی دیداری نشانه ها و تصاویر پیش بینی شده ۲- آموزش درک پیام داستان های تصویری سریالی.
- شیوه ها و فنون زبان آموزی عبارتند از: *شیوه رفتار کلامی *شیوه نمایشی *شیوه صامت *شیوه بحث گروهی *شیوه حفظ و تکرار *شیوه پرسش و پاسخ *شیوه ایفای نقش *شیوه ی بازی آموزشی *شیوه نمایش عروسکی *شیوه قصه گویی *شیوه کتابخوانی *شیوه شعر و سرودخوانی.

نگاهی به تعاریف ارتباط

از میان فرهنگ‌های لغت خارجی، وبستر و از فرهنگ‌های فارسی دانشگاهی انگلیسی- فارسی آریان‌پور و فرهنگ فارسی معین را انتخاب می‌کنیم.

در فرهنگ لغات وبستر، Communication عمل ارتباط برقرار کردن تعریف و از معادل‌هایی نظیر: رساندن، بخشیدن، انتقال دادن، آگاه ساختن، مکالمه و مراوده داشتن استفاده شده است. در وبستر اضافه شده است که عمل برقرار کردن ارتباط می‌تواند از طریق کلمات، حروف، پیام‌ها، کنفرانس‌ها، مکاتبه‌ها و دیگر راه‌ها انجام گیرد.

فرهنگ دانشگاهی انگلیسی- فارسی دکتر عباس آریان‌پور برای لغت Communication معادل‌های فارسی زیر را ارائه داده است:

ارتباط، خطوط ارتباطی، وسایل ارتباطی، مبادله، گزارش، ابلاغیه، ابلاغ، اطلاعیه، نقل و انتقال، مراوده، اخبار، مشارکت، جلسه رسمی و سری فراماسیون‌ها، عمل رساندن، ابلاغ، کاغذنویسی، مکاتبه، سرایت، راه، وسیله نقل و انتقال.

فرهنگ فارسی معین، ارتباط را یک بار به صورت مصدر متعددی و بار دیگر اسم مصدر معنی کرده است. ۱. مصدر متعددی: ربط دادن، بستن، بر بستن، بستن چیزی را با چیز دیگر، ۲. اسم مصدر: بستگی، پیوند، پیوستگی، رابطه.

در فرهنگ فارسی معین، علاوه بر این واژه‌ها، مدخل‌های «ارتباطات»، «ارتباطچی»، «ارتباط داشتن»، «ارتباطی» و «ارتباطه» نیز آمده است که اطلاع‌رسانی تازه‌ای، علاوه بر آنچه برای «ارتباط» گفته به ما نمی‌دهد. همانطور که از ابتدا پیش‌بینی کردیم، چون بحث ما درباره ارتباط جنبه تخصصی دارد نمی‌توان از توضیحات مندرج در فرهنگ‌های لغت استفاده زیادی کرد.

توماس نیلسون در رساله‌ای پیرامون تعریف ارتباط که متن درسی او بوده است می‌گوید: معنی لغت ارتباط از یک سو روشن و واضح و از سوی دیگر پیچیده و غامض است. در استفاده معمول از این لغت، مفهوم آن روشن است ولی وقتی به جست‌وجوی تعیین حدود و کاربرد آن می‌پردازیم، مساله پیچیده و غامض می‌شود.

ارتباط موثر

تعریف ارتباط: ارتباط فرایند ارسال و دریافت پیام از طریق کلامی و غیرکلامی بین افراد است.

چند نکته درباره ارتباط: ارتباط یک فرایند انتقال پیام است / ارتباط یک تبادل است / ارتباط اجتناب ناپذیر است / ارتباط هدفمند است / ارتباط چند بعدی است.

اهمیت ارتباط

از طریق برقراری ارتباط است که عاطفه به دیگران منتقل می‌شود. / تصحیح سوء تفاهم‌ها فقط از طریق برقراری ارتباط میسر می‌باشد. / مهار هیجان‌های منفی نظیر خشم تنها از طریق برقراری ارتباط سالم میسر است / اغلب آسیب‌های فردی و اجتماعی ریشه در ارتباط ناسالم دارند. برخی مشاغل هستند که نحوه ارتباط برقرار کردن در آنها اهمیت خاصی دارد (مدیران، پزشکان، معلمان و تجار) / ناتوانی در برقراری ارتباط سازنده یکی از مؤلفه‌های اساسی اختلالات و ناراحتی‌های روانی است. / یکی از لوازم موفقیت در مفهومی کلی، به توانایی فرد در برقراری ارتباطات اثر بخش و کارآمد بستگی دارد.

چهار علت درک اشتباه از پیام:

اول) ممکن است منظور مخابره کننده پیام و خود پیام همخوانی نداشته باشد مثلاً ممکن است گوینده در حالی که از کسی تعریف می‌کند پوزخندی بر چهره داشته باشد.

دوم) ممکن است گوینده، پیام را به درستی مخابره کند اما گیرنده، پیام را به شکل دیگری دریافت نماید. مثلاً ممکن است گوینده به طرزی صمیمانه حرفی بزند و شنونده آن را به حساب ترحم بگذارد.

سوم) مشکل سوم زمانی بروز می‌کند که هم گوینده هم شنونده مرتکب اشتباه شوند. در این مواقع یکی از طرفین یا هر دو آنها احساس می‌کنند که پیام‌شان به درستی درک نشده و در نتیجه ناراحت می‌شوند.

چهارم) مشکل چهارم زمانی بروز می‌کند که گوینده و شنونده، هر دو کارشان را بدون عیب و نقص انجام می‌دهند و هیچ کدام مرتکب خطایی نمی‌شوند اما گوینده برای انتقال نیت خود از یک رویه و شنونده برای دریافت پیام از رویدادی متفاوت استفاده می‌کند. مثال: در صحبت و شکایت از زندگی؛ منظور خانم: همدلی و ارتباط نزدیک تر است اما مرد مطالب زن را به صورت مسایل در می‌آورد و راه حل نشان می‌دهد.

اجزای ارتباط کلامی: محتوای کلام / توجه به ابعاد فرهنگی و خرده فرهنگی / چگونگی شروع صحبت / نحوه جمله بندی / زمان بندی ارتباط کلامی / ملاحظات موقعیتی / چگونگی ختم ارتباط. اجزای ارتباط غیر کلامی: تن صدا / آهنگ صدا / تماس چشمی / حالات چهره ای / ژست ها / حالات بدنی.

فرق شنیدن و گوش دادن: آنچه که در ارتباط اتفاق می‌افتد اغلب شنیدن است نه گوش کردن. شنیدن کلمه‌ای است برای توصیف آن بخش از فرآیندهای حسی که از طریق آن تحریک‌های شنیداری توسط ساختار گوش دریافت شده و به مغز منتقل می‌شود اما گوش کردن به فعالیت روان‌شناختی پیچیده‌تری اشاره دارد که درک و تعبیر و تفسیر اهمیت یک تجربه حسی را شامل می‌شود».

چرا شنونده خوبی نیستیم؟

۱. اغلب اوقات فرد در حال مرور ذهنی حرف‌های بعدی خودش هست.
۲. وقتی به حرف‌های دیگری گوش می‌دهد عمدتاً به ارزیابی سخنان گوینده می‌پردازد و به قیاس نظر خود با نظر شخص دیگری می‌پردازد. از این رو رفتار ما، عکس‌العملی و واکنشی خواهد بود و در این میان حرف دیگران را به سادگی با اظهار نظر یا طرح سؤال قطع می‌کنیم.

مهارت‌های گوش کردن

- عبارتند از توجه کردن، اشاره کردن، دعوت کردن، خلاصه کردن و سؤال کردن.
- ۱) **توجه کردن:** هنگامی گوش کردن اتفاق می‌افتد که هنگام صحبت کردن با مراجع هرگونه فعالیت را که موجب حواس‌پرتی می‌شود کنار بگذارید، اگر مراجعتان نشسته است بنشینید و اگر ایستاده است بایستید و با وی تماس چشمی برقرار کنید.
 - ۲) **اشاره کردن:** گاهی مراجعتان را با علائمی چون تکان دادن سر یا تأیید کلامی «آها» تصدیق کنید.
 - ۳) **دعوت کردن:** او را به دادن اطلاعاتی بیشتر در زمینه مورد بحث با عبارتی مثل «دلم می‌خواهد در این باره بیشتر بدانم» ترغیب کنید.
 ۴. **خلاصه کردن:** برای روشن شدن اطلاعات مبهم و نامشخص، گفته‌های او را خلاصه کنید.
 ۵. **سؤال کردن:** برای روشن شدن اطلاعات مبهم و نامشخص از مراجع سؤال‌های «باز» پرسید مثل «دلت واقعاً می‌خواهد چه کار کنی؟».

توصیه‌هایی برای بهتر گوش دادن

اختصاص زمان بیشتر به گوش دادن بجای صحبت کردن / عدم تکمیل جملات دیگران / عدم پاسخ به سوال با یک سوال دیگر / آگاه بودن از سوگیری‌های شخصی / نپرداختن به تخیل یا عدم اشتغال ذهنی با مسائل دیگر / عدم سلطه جویی در مکالمه / پاسخ دادن به فرد مقابل پس از پایان صحبت‌های وی / دادن بازخورد / پرسیدن سوالات باز.

توصیه‌هایی برای کارآمد کردن ارتباط کلامی

هنگام صحبت کردن مطمئن شوید که شنونده فرصت سوال یا اظهار نظر کردن را دارد. / سعی کنید خود را جای شنونده قرار دهید و احساساتش را درک کنید / آنچه را می‌خواهید بگویید، واضح بیان کنید و با بیان جزئیات زیاد موضوع را پیچیده نکنید. / به شنونده نگاه کنید. / مطمئن شوید که آنچه که می‌گویید با تن

صدا و زبان بدنی شما هماهنگی دارد. / تن و آهنگ صدای خود را تغییر دهید. / از دیدن علائم آشفتگی در شنونده غفلت نکنید.

تفاوت ارتباط کلامی و غیر کلامی

در مجموع می‌توان گفت که:

۱. پیام‌های غیرکلامی در مقایسه با زبان معمولاً بسیار سریع‌تر ارسال و دریافت می‌شود.
۲. تحت بازبینی و کنترل آگاهانه کمتری قرار دارند.
۳. روابط غیرکلامی در ابلاغ نگرش‌ها و هیجانات نیرومندتر از روابط کلامی است. همچنین صدق و یا کذب سخنگو را برای ما نشان دهد.